

چرا همیشه می‌بازیم؟

واکاوی نیم‌قرن ناکامی تیم ملی فوتبال ایران

در جام ملت‌های آسیا

(تاریخی، اجتماعی و روانشناسی)

نویسنده: محمدحسن

ادگاری

عضو هیأت علمی

دانشگاه علامه

طباطبائی



سرشناسیه: یادگاری، محمدحسین، ۱۳۷۰.

عنوان و نام پدیدآور: چرا همیشه می‌بازیم؟ : واکنش نیم‌قرن ناکامی تیم ملی فوتبال ایران در جام ملت‌های آسیا (تاریخی، اجتماعی و روانشناسی)/نویسنده محمدحسین یادگاری، عنوان دیگر: واکنش نیم‌قرن ناکامی تیم ملی فوتبال ایران در جام ملت‌های آسیا (تاریخی، اجتماعی و روانشناسی)، موضوع فوتبال - ایران - مسابقاتها - تاریخ

History -- Iran -- Soccer -- Tournaments -- Iran -- تیم ملی -- تاریخ

History -- National team -- Iran -- Soccer -- فوتبال - ایران - جنبه‌های اجتماعی

Iran -- Social aspects -- Soccer -- فوتبال - ایران - جنبه‌های روان‌شناسی

Psychological aspects -- Iran -- Soccer -- رده بندی کنگره: GV۹۴۴

رده بندی دیویی: ۷۹۶/۳۳۴۰۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۷۴۹۰۱

چرا همیشه می‌بازیم؟

نشر گلگشت

عضو هیات علمی
دانشگاه علامه طباطبائی

/قیمت/ با عرض شرمندگی قیمت کتاب در سایت گلگشت بیابید.
/این کتاب با کاغذ حمایتی چاپ شده است/

/صفحه‌آرایی/امیرعباس صفری

/طرح جلد/امیرعباس صفری

/نوبت چاپ/اول ۱۴۰۳

/تیراژ/۵۰۰ جلد

/شابک/۹۷۸-۶۲۲-۶۴۸۹-۶۹-۰

تلفن: ۳۳۹۸۲۸۸۸ {+۹۸۲۱}

۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰ {+۹۸}

فکس: ۴۳۸۵۲۹۳۳ {+۹۸۲۱}

goalgasht

goalgasht

goalgasht

خوب اینترنیتی:

goalgasht.ir

مقدمه: پله‌های ترسناک الثمامه

از ارتفاع خیلی بلند ترس دادم. اما به چوقت فکر نمی‌کردم زمانی برسد که پایین آمدن از ۱۰ پله این قدر برایم وحشتناک باشد.

جهان داشت دور سرم می‌چرخید. با سرعت سرسام‌آور در یست یادم نیست. اما فکر می‌کنم چشمانم بسته بود که داشتم از پله‌های خورجی استادیوم الثمامه پایین می‌آمدم. اصلا نمی‌خواستم این پله‌ها را نگاه کنم. ازشان می‌ترسیدم.

دقیقا با همین پله‌های

استادیوم الثمامه

یکسال قبل

همین خاطرات تلخ را تجربه کرده بودم.

کابوس پایان بازی با آمریکا

جام جهانی ۲۰۲۲.

این بار در نیمه نهایی جام ملت‌های ۲۰۲۳.

در مقابل قطر.

که شاید آن شکست جبران شود.

نشد!

حدوداً همان ردیف صندلی هم نشسته بودم که بازی آمریکا را از آن زاویه دیدم. پشت دروازه ایران در نیمه اول و قطر در نیمه دوم. چندبار هم در ردیف‌ها جابجا شدم تا تصورات خرافیم تیر بازی تأثیر نگذارد. آنقدر که چند دقیقه آخر بازی با از بالای سکوها در راهروهای به سمت درخروجی تماشا کردم. نمی‌خواستم خوشحالی یک استاد یوم را علیه تیمم ببینم. داور تا سوت پایان بازی رازد من رو به پله‌ها می‌آمد. یعنی ما بازی را به قطر در الشماخه باختیم، از جام ملت‌ها حذف شدیم و باید با دست خالی دوباره برمی‌گشتیم ایران. داشتم می‌گریختم. دوحه قرار می‌گرفت که برای ما بازی بعد از ۲۳ بهمن تنظیم کرده بودم. همه برگه‌های امتحانی دانشجویانم برای تصحیح و ثبت نمراتشان در سایت، پروژه‌های مستند، پایان‌نامه‌های پژوهشی و چند طرح و کار دیگر. حالا چند روز زودتر باید برمی‌گشتیم. به همه قبل از آمدن به دوحه گفته بودم اینبار به امید خدا با جام برمی‌گردیم.

پایم را از پله دوم به پله سوم گذاشتم. یادم آمد ۲-۴ دقیقه قبل وقتی توپ جهان‌بخش به تیرک خورد، روی گرده زانو نشستم و سر را محکم داشتم به سکوی شیشه‌ای می‌کوبیدم و بلند بلند، وای وای فریاد می‌کشیدم. سیزده دقیقه و سیزده ثانیه از سیزده دقیقه وقت اضافه. قطری‌های اعرافم از فریادهای بی‌انتهایم ترسیده بودم. باورم نمی‌شد، داشتم خودم را می‌زد. غیرقابل کنترل. غیرقابل باور. یادم رفته بود که در ایران استاد دانشگاهم. اما اینجا...!

هم در بازی با آمریکا و هم در بازی با قطر، هر وقت می‌خواستم پایم را توی این استادیوم بگذارم به پله‌ها نگاه کرده‌ام و در دلم از خدا خواستم که با شادمانی از این پله‌ها پایین بیایم. کاش این آرزو هیچوقت به ذهنم نمی‌رسید. ای کاش! اصلاً از بین این همه اشیاء و پدیده درون و بیرون استادیوم ذهن من

چرا بر این پله‌ها قفل شده است؟

چشمانم بسته است و پله چهارم و پنجم را پایین می‌آیم و دارم به این فکر میکنم قبل از آمدن به دوحه تصورم این بود که تیم ما در یک سناریوی تکراری درمقابل قدرتهای اصلی فوتبال آسیا یعنی ژاپن، کره جنوبی و عربستان شکست می‌خورد و مثل همیشه حذف می‌شویم؛ و بعد برمی‌گردیم ایران. اما وقتی ۴ روز قبل، ژاپن را آنقدر قدرتمند و با صلابت بردیم، همگی راه برای رسیدن به فینال و قهرمانی را هموار دیدیم. پس نگارش سفرنامه‌ای قهرمانانه تیم ملی مان در قطر را در تصوراتم می‌ساختم. اما حالا همه چیز دود شده و به هوا رفته بود. از به حریف ساده‌ای هم باختیم. ما بیشتر از ۲۰ سال است که به قطر نباخته بودیم. تا ۱۰ سال آینده هم می‌دانم دیگر به قطر نمی‌بازیم. قطر هم مثل بحرین که گاهی سیاه ما تا دهه‌ها تبدیل می‌شود. تا چند روز پس از بازگشت به ایران، حتی پس از قهرمانی قطر با پیروزی بر اردن در فینال، باز هم مات و مبهم بودم. اصلاً دوست نداشتم درباره فوتبال حرف بزنم، فکر و خیال کنم. از فوتبال بدم آمده بودم. بس که عاشقش بودم. بس که جوابم را بد داده بود. حالا ازش متنفر شده بودم. مثل همه حذف‌هایمان از جام ملت‌های آسیا. دقیقاً همین تنفر عمومی از فوتبال را بعد از همه حذف‌هایمان در تاریخ در جامعه به یاد دارم. البته که بعد از مدتی تنور باریک دریا به آرام آرام داغ می‌شود و فوتبال دیدن اروپایی و لیگ قهرمانان اروپا و یورو... به داد بازگرداندن ما برای تماشای بازیهای تیم ملی و لیگ فوتبالمان می‌رساند. فوتبال همین است. مثل زندگی. عشق و تنفر توأمان. باید یاد بگیري سریع شادان را به غم تبدیل کنی و غم را به شادی. و الا زندگی در چنگال‌ش تو را اسیر می‌کند. در ایران هیچ پدیده‌ای را مثل فوتبال سراغ ندارم که خود واقعی مان را به ما در زبانی ساده و همه فهم نشان دهد. هیچ پدیده‌ای مثل فوتبال را نمی‌شناسم که اثرگذار و اثرپذیر به این شدت از جامعه و شرایط پیرامونی مان باشد. فوتبال خودبازنمایی تاریخی و اجتماعی ماست.

آخ که روی پله پنجم و ششم بازهم اصلاً نمی‌خواستیم به این فکر می‌کنم

که من حدود یکسال قبل با همین پله‌ها همین حس تلخ زجرآور را تحمل کرده بودم. اما داشتم بهش فکر می‌کردم. به بازی با آمریکا. به آن بازی شوم. به آن بازی‌ای که همه رویاهای ما را برای صعود از گروه در جام جهانی ۳۲ تیمی با خود به قهقرا برد. با چشمان بسته، فقط از باقی پله‌های استادیوم الثمامه پایین پریدم. مثل بچه‌های بغض‌کرده و کتک‌خورده از دست پدر که می‌خواهند از خانه بگریزند. باورم نمی‌شد همه تلخی‌های بغض‌آور بازی آمریکا باید تکرار می‌شد. دقیقا در همان استادیوم، در همان مسیر ۲ ساعته بازگشت از الوکره به مرکز دوحه. ۴۵ دقیقه پیاده روی در ابتدا از استادیوم تا پارکینگ اتوبوسها. بعد ۲۰ دقیقه اتوبوس سواری تا مترو. بعد هم یک ساعت مترو سواری تا هتل. وای که نگوییم در این مسیر از حجم سردرد و سرگیجه، قطریها را شبیه به آمریکایی‌ها می‌دیدم. قطری که شهرسازی اش کاملا آمریکایی است. مگر می‌شود یک کابینس یا قطار را در یک سال دوبار در یک موقعیت مکانی و جغرافیایی ببینی؟ من بخاطر ندارم....



نمایی از استادیوم الثمامه

لحظه لحظه بازگشت یادآور ترومای ترسناکی شد برایم. رسیدم به مترو یاد آسانسوری افتادم که با آمریکاییها در آن گیر کرده بودیم و من اصلا دوست

نداشتم چهره عصبانی و خشمگین خودم را حتی در آینه ببینم.^۱
در طول حدوداً ۴۵ دقیقه پیاده روی از ورزشگاه الثمامه تا محل توقف اتوبوس‌ها طعمی تلخ و خشک ته گلویم بود. درد و فریادی فروخته و بغض آلود انتهای حنجره‌ام خشکیده بود. از دورها و در اعماق درونم ترانه‌ای با گیتار الکتریکی بگوش می‌رسید. صدای اکویش زیاد بود. صدای روزبه بمانی می‌آمد: «کجا باید برم؟» به دنیا خاطرت منو راحت بذاره؟/ کجا باید برم؟/ که به شب فکر تو منو تنها بذاره؟/... محاله مثل من تو این حال بد کسی طاقت بیار!.../ کجا باید برم که بازم تا ابد به پای تو نشینم/ دیگه هرجا برم چه فرقی.../ از عشق تو همینم! این دقیقاً مثل حالی بود که با تیمم داشتم. تیمی که از بچگی منتظر قهرمانی‌اش بودم. مثل لحظه‌ای که امیرعلی شخصیت جوان اول فیلم «دانی» متوجه می‌شود نوشین که همه عشقش بوده بدون خدا حافظی او را ترک کرده و با موتور تک و تنها دارد از فرودگاه به تهران برمی‌گردد. بعدها خبر مرگ نوشین به دستش می‌رسد و می‌داند که دیگر او را هرگز نمی‌بیند. امیرعلی به فکر انتقام از مقصران قتل نوشین به دبی سفر می‌کند، تا از درون آرامش بگیرد.

من تا یک هفته بعد از بازگشت از قطر هم چنان کابوس شکست از قطر را در خوابم می‌دیدم. هنوز در خوابم تاکتیک تیم را در نیمه اول و دوم بارها به سبکهای مختلف می‌چیدم تا اینبار نبازیم و به دنبال برسیم. روح من در ورزشگاه الثمامه در ۱۸ بهمن ۱۴۰۲ بین ساعت ۱۸ تا ۱۹ شب گم شده بود و برای کابوسهای شبانه سوغات می‌آورد. هنوز رویاپردازی تعویض بازی بعد از خوردن گل سوم و عقب افتادن از قطر را در ذهنم طراحی می‌کنم. هنوز تصورم اینست که بعد از اخراج شجاع خلیل زاده و ده نفره شدنمان می‌شد قاندی و قلی زاده را جای اسدی و مقانلو وارد زمین کرد. هنوز هنوز

راستش در ابتدا می‌خواستم سفرنامه‌ای در ادامه کتاب «آن شب در دوحه» بنویسم که همه تلخی‌ها و ناکامی‌های جام جهانی ۲۰۲۲ قطر را برای تیم

۱- ارجاع به فصل «مرگ‌خواران علیه ترس» از کتاب «آن شب در دوحه» سفرنامه جام جهانی ۲۰۲۲ قطر

ملی‌مان بشورد و بازگشت قهرمانانه‌ای برای جبران و انتقام گذشته را روایت کنیم. دوست داشتم تصور کنم جام ملتهای قطر ۲۰۲۳ انتقام جام جهانی قطر ۲۰۲۲ برای ما می‌شود. همه اجزایش هم در ذهنم چیده بودم. همه چیز آماده بود. ما در نزدیک‌ترین حالت به لمس جام بودیم. ما ۱۰ بار دیگر هم با قطر بازی کنیم آنها را می‌بریم. چه کسی فکرش را می‌کرد که اردن در یک پای فینال منتظر ما بود. به جای آن همه تیمهای قدرتمند در آسیا؟ طلا تو مشت ما بود! یک هفته از شکست ما در نیمه نهایی جام ملتها می‌گذرد و من هنوز کابوس می‌بینم. هنوز روحم در آن شب عجیب در ورزشگاه الشمامه جامانده است. باید کاری کنم تا از این حال خارج شوم.

پس تصمیم می‌گیرم برگردم...

دردها، سختی‌ها، شقتها و تنهاماندن‌ها در زندگی به من آموخته که جهان منتظرمان نه. اندک حالم را کمی بهتر کند. در واقعیت، چیزی به نام «حال خوب» در بیرون از ما وجود ندارد تا بدستش بیآوریم یا به آن برسیم. بلکه این برداشت ما از واقعیت است که حالم را خوب یا بد نگه می‌دارد. پس تصمیم گرفتم نوشتن را همچون دره‌انی برای وضع و حالم بکار گیرم. نوعی «نگارش درمانی».

وقتی نشد که سفرنامه‌ی قهرمانی تیم ملی ایران را بنویسم، تصمیم گرفتم کتابی بنویسم تا سندی باشد برای آیندگان تا در خواندن آن راه رسیدن به موفقیت و قهرمانی برای تیم ملی برایشان روشن باشد. به نند می‌شود کاری کرد. بدانند می‌شود جلوی اشتباهات، ضعفها، کم کارها، تعلل‌ها و عدم تمرکزها را پیشاپیش گرفت. می‌شود برنامه‌ای همه جانبه (نه صرفاً ورزشی و فنی-فوتبالی) داشت و به موفقیت و قهرمانی حقیقی رسید.

از قبل از آغاز سفرم هم خوب می‌دانستم که حتی اگر تیم ما در این دوره به قهرمانی هم برسد، از روی اتفاق و توانایی نیروی انسانی بوده است و نه از برنامه ریزی مدون، چشم‌انداز کارآمد توسعه، فراهم آوردن زیرساختهای

بلندمدت و میان مدت، مدیریت مدبرانه و تخصصی که برای قهرمانی امری لازم‌اند. می‌دانستم بالاخره باید کلکسیون اشتباهات تاریخی ما در عرصه‌های تاکتیکی، فنی، روحی، زیرساختی، رسانه ای، اجتماعی و روانشناسی باید جمع آوری و دسته بندی شود. روی آنها کارشود تا شاید نسلهای بعدی در پی این حسرت ملی نمانند. این شد که در ۱۹ فصل تمامی دلایل شکست‌ها و راه های رفع و حل آنها را گردآوری کردم: «روایتی جامعه‌شناسانه با رویکرد مطالعات فرهنگی که به شناخت پدیده اجتماعی فوتبال در زندگی روزمره جامعه ایران می‌پردازد».

به باور عمیق قلبی من، اولین راه رسیدن به پیروزی، پذیرش شکست است.

به یاد بیاورید

خرداد سال ۱۳۷۸ بین دو نیمه بازی تاریخی ایران-آمریکا در جام جهانی ۱۹۹۸ حوالی ساعت ۲۴ یک سریک ژدیو از تلویزیون ایران پخش می‌شد. همان موقع که بین دو نیمه، قبل و بعد شروع مسابقات مهم تیم ملی در تسخیر تبلیغات تجاری تلویزیونی دریا می‌بود. چندین سواره با پرچم ایران در دست، با لباسهایی اقتباس شده از شاهنامه‌ی حکیم بزرگوار ابوالقاسم فردوسی در دشتی می‌تاختند و صدای بلورین سحرآمیز ناظری روی ضرب مسحورکننده زورخانه این ترانه از شاهنامه را میخواند: «چنان عرصه عبرت آموزی است/ شکست اولین گام پیروزی است»^۱

۱- تصنیف حماسی چهارگاه با نام گل افشان و آهنگساز: هوشنگ کامکار، خواننده: شهرام ناظری.